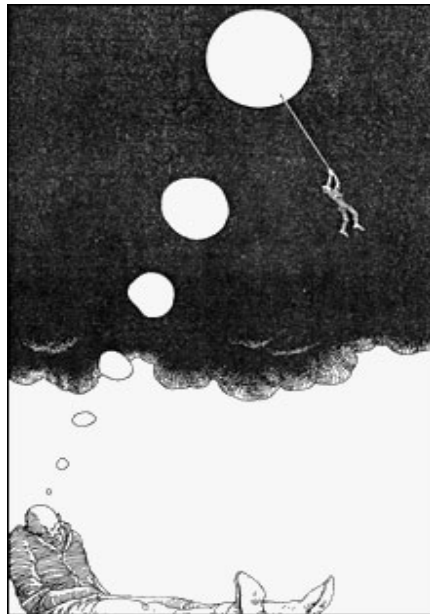


ماجراهای آقای چوخ بخت یوخ

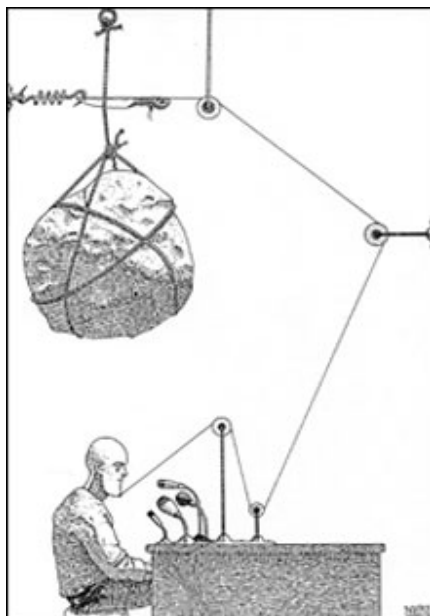


ما به این در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم

«ژان لوگ گودار» فرانسوی یکی از اولین کسانی بود که در مقام کارگردان، «سینمای آوانگارد» یا «پیشرو» را در تاریخ سینما پایه‌گذاری کرد. جمله‌ای معروف از اوست که گفته: «هر داستان باید که شروع، نقطه اوج و پایانی داشته باشد، ولی لزوماً اینطور نیست که این سه به همین ترتیب و پشت سر هم بیایند.»

ولی راستش را بخواهید گاهی بعضی حکایات است که انگار بایستی آنها را از اول اولش گفت. یکی از آن همه، مثلاً همین داستان نیمه بلند «آقای چوخ بخت یوخ» به روایت «طیفور بطائی» از انتشارات «اندیشه» در شهر گوتنبرگ سوئد.

این روایت اول بار ده سالی پیش حدوداً در «راديو چامه»، یکی از رادیوهای محلی شهر گوتنبرگ، در دو قسمت اجرا شد. شکل نوشتاری آن، همزمان در نشریه‌ای با همین نام [چامه] نیز منتشر می‌شد. سالی پیش اما دوباره همین حکایت، با ضبط و تنظیمی تازه از «راديو جنگ صدا» که این نیز رادیویی محلی، به زبان فارسی و در همان شهر بود، در سه بخش اجرا شد. آنچه که خواهید شنید، اجرایی است که از «راديو جنگ صدا» پخش شده. ماجراهای «آقای چوخ بخت یوخ» شرح گم‌شدگی، استحاله یافتن و بحران هویت خانواده‌ای است که از ایران اسلامی برای پناهندگی به اروپا می‌آیند. روایتی گرچه به طنز، ولی سخت تلخ و گزنده که شاید به نوعی حدیث نفس بعضی از ما و یا کسانی از دور و بری‌های ما هم می‌تواند باشد.

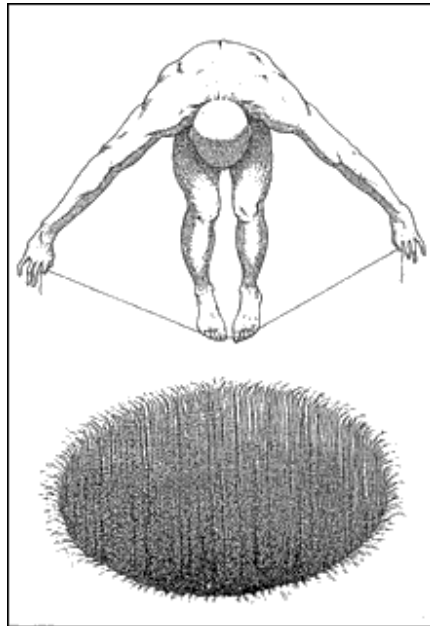


از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

«.. تازه داشت زندگی سر و سامان می‌گرفت که «خانم چوخ بخت یوخ» عضو انجمن زنان شد. هر هفته جلسه داشت. هر حرفی که آنجا زده می‌شد، همان شب خانم در خانه پیاده می‌کرد. .. خانم به‌طور جدی معتقد شده بود که مردها هم می‌توانند بچه بزایند و «آقای چوخ بخت یوخ» در این سال‌ها کلاه سر خانم گذاشته است. ..

هر چیزی را در جلسه انجمن شنیده بود، فهمیده نفهمیده، قاطی آجیل و شیرینی، سه چهار تا رویش می‌گذاشت و به عنوان گفته بزرگان تحویل دوستانی می‌داد که به اصطلاح داشت روی آن‌ها کار می‌کرد. .. چند تا اسم هم یاد گرفته بود. به «سیمون دوبوار» می‌گفت «سیمین بودار» به «کلارا زتکین» می‌گفت «کلارا زگیلی» اسم «رابعه» و «پروین اعتصامی» را هم که از داستان‌های شب رادیو آن زمان‌ها به یاد داشت. داستان «موش و گربه» را از خانم پروین می‌دانست و می‌گفت: «منظور شاعر از گربه، مردهاست و موش هم زن‌ها هستند» تکه‌هایی از داستان «رابعه» را هم به یاد داشت. آن قسمت‌هایی را هم که از یاد برده بود، با هوش خلاق خود پر می‌کرد. مثلاً یادش رفته بود که «رابعه» را در حمام رگ زدند، می‌گوید بیچاره از زور ناچاری دلاک حمام شده بوده.

به نظر «خانم چوخ بخت یوخ» تمام نابرابری‌های دنیا و همه فسادها، تقصیر مردها بوده و هست. اصولاً مردها در تمام طول تاریخ، حتی همین «بخت یوخ» بی‌دست و پای خودش هم، به زن‌ها تجاوز کرده‌اند. و افسوس‌هایی که بر بی‌خبری‌های گذشته می‌خورد، به صورت غضب درآمده و بر سر «آقای چوخ بخت یوخ» کوبیده می‌شد. ..



در غربت دلم شاد و شاد و شاد . . .

« . . . حفظ و حراست سنت‌های باستانی از وظایف هر فرد میهن‌پرست است و «آقای چوخ بخت یوخ» این را خوب می‌داند.

شاهبیت این سنت‌ها جشن نوروز است و سفره هفت‌سین. اگرچه همیشه سمنویش کم است.

. . . یک بار «بخت یوخ» خواست داستان نوروز را برای بچه‌ها تعریف کند. شنیده بود که فردوسی چیزهایی در این باره گفته

است. اما شاهنامه را خودش نخوانده بود. نمی‌دانست که نوروز به روزگار جمشید متداول شده، آن را به پیروزی کاوه آهنگر (و نه

فریدون) بر ضحاک مار دوش نسبت داد، و در باره مارهای روی دوش ضحاک کمی اغراق کرد. کاوه را هم با رستم اشتباه

گرفت. بچه‌ها فکر کردند بابا در باره یکی از فیلم‌های «گوس‌پاستر» حرف می‌زند که «رامبو» هم تویش بازی می‌کرده است.

برایشان جالب نبود و زود یادشان رفت.

. . . روز سیزده را هم نتوانستند با حساب فرنگی تطبیق کنند. روز یازده را به جای سیزده گرفتند که یک‌شنبه بود. سبزه را

برداشتند و به پارک شهر رفتند. مدتی به فواره‌ها نگاه کردند و تخمه شکستند و بستنی لیس زدند و آخرش سبزه را در سطل

آشغال پارک انداختند و یازده به در کردند. . .»

پانویس: طرح‌هایی که در این نوشتار استفاده شده، از «داریوش رادپور»، کاریکاتوریست معاصر است که هنوز آنطور که شایسته

اوست، در مطبوعات ایران معرفی نشده است. دلیل آن شاید این است که او همیشه دور از دسترس بوده و . . .

«داریوش رادپور» در دوم مرداد ۱۳۳۴ شمسی در تهران به دنیا آمد. پس از تحصیل در هنرستان هنرهای زیبای تهران به ایتالیا رفت و در رشته سینما درس خواند و از آکادمی هنرهای زیبای رم فارغ التحصیل شد. طراحی صحنه‌های فیلم «ملکوت» از اوست.

پس از بازگشت، در ایران به عنوان فیلمبردار خبری و مستند با رادیو تلویزیون همکاری کرد و به عنوان کاریکاتورگست در مطبوعات و موسسه‌های انتشاراتی به فعالیت پرداخت. او نقاشی هم می‌کند، اما به طراحی بیشتر توجه دارد. تجربه طولانی‌اش از یک طرف و تماسش با مطبوعات اروپایی از طرف دیگر، نوعی ظرافت و پختگی به کارهایش بخشیده است. طرح‌ها یا به قول خودش کاریکاتورهایش دارای آن حالت بی‌زمانی و بی‌مکانی‌ست که یکی از رایج‌ترین شیوه‌های کار طراحان معاصر است.

«داریوش رادپور» از سال ۱۹۸۰ در ایتالیا اقامت گزید و در انستیتوی طراحی اروپا به تدریس پرداخت و با نشریات معتبری چون: لارپوبلیکا، دیلی امریکن، دیلی نیوز، مانیفستو، ایل جورناله، لا استامپا و ایدئاتسیونه همکاری کرد.

تعدادی از کارهای او، از جمله آثاری که در این نوشتار آمده و می‌بینید، در سالهای نخست پس از انقلاب، در «کتاب جمعه»، به سردبیری «احمد شاملو» چاپ و منتشر شده است. (کتاب جمعه، مرداد ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۵۹).